



کاظم سادات اشکوری

مقاله‌هایی در مردم‌شناسی روستایی و ...

دستی نه از دور بر پژوهش

دستی نه از دور بر پژوهش

مقاله‌هایی در مردم‌شناسی روستایی و ...

کاظم سادات اشکوری



نشرخزه

سرشناسه	: سادات اشکوری، کاظم، ۱۳۱۷-
عنوان و نام پدیدآور	: دستی نه از دور بر پژوهش: مقاله‌هایی در مردم‌شناسی روستایی و ... / کاظم سادات اشکوری.
مشخصات نشر	: تهران: نشر خزه، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۶ص: مصور، جدول
شابک	: 978-622-6913-76-8
وضعیت فهرست نویسی	: فنی
یادداشت	: کتابنامه:ص(۱۷۵)-۱۷۶.
یادداشت	: نمایه
عنوان دیگر	: مقاله‌هایی در مردم‌شناسی روستایی و ...
موضوع	: جامعه‌شناسی روستایی--ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها انسان‌شناسی -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها Anthropology -- Iran -- Addresses, essays, lectures دامپروری -- ایران -- سنبل آباد (روستا) Sonbolabad -- Animal culture -- Iran
رده بندی کنگره	: HT۴۲۱
رده بندی دیویی	: ۷۲۰۰۹۵۵/۳۰۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۵۵-۷۲۴



دستی نه از دور بر پژوهش

مقاله‌هایی در مردم‌شناسی روستایی و ...

نویسنده: کاظم سادات اشکوری

ناشر: نشر خزه

چاپ اول: ۱۴۰۱

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

۱۷۶ صفحه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مریم نطقی طاهری

طراحی جلد: هومن اکبریان

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۱۳-۷۶-۸

khazesangpub@gmail.com

@khazepub

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه،

بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر، ممنوع است.

فهرست

- یادداشت..... ۷
- بخش اول**..... ۹
- دامداری و ویژگی‌های آن در روستای «سنبل‌آباد»..... ۱۱
- گذری در شالی‌زارهای گیلان..... ۵۵
- چای، سبز همیشه..... ۶۵
- سفالگری در کلپورگان..... ۷۷
- سیان (پژوهش مقدماتی)..... ۸۷
- بخش دوم**..... ۱۰۷
- اشاره‌ای به مردم‌شناسی در ادبیات مکتوب و ادبیات شفاهی..... ۱۰۹
- نقالی و شاهنامه‌خوانی..... ۱۱۷
- اشاره‌ای به واقع‌گرایی ادبیات شفاهی..... ۱۲۷
- نوروزخوانی در گیلان..... ۱۳۵
- زبان افسانه..... ۱۴۵
- مَثَل‌هایی از روستای سنبل‌آباد..... ۱۵۳
- نمایه**..... ۱۶۷
- کتاب‌شناسی کاظم سادات‌اشکوری..... ۱۷۵

یادداشت

در این کتاب یازده مقاله آمده که نخستین آن (گذری در شالیزارهای گیلان) در سال ۱۳۵۱ش نوشته شده است و آخرین آن (مثل‌هایی از روستای سنبل‌آباد)، که آن مثل‌ها را در سال ۱۳۵۴ش، هنگام پژوهش دربارهٔ دامداری گردآوری کرده‌ام، در سال ۱۴۰۰ش، یعنی قریب نیم قرن بعد.

به هنگام تدوین کتاب تنها رسم خط مقاله‌های پیشین را تغییر دادم و همین‌طور برای مقاله‌هایی که پیش‌تر نوشته بودم، چکیده و واژه‌های کلیدی تهیه کردم؛ اما اگر قرار بود به شیوه‌ای که امروز می‌نویسم و به «ارجاع درون‌متنی» و آوردن مشخصات کتاب‌شناسی متناسب با «ارجاع درون‌متنی» رو آورم، می‌بایستی برخی از مقاله‌ها را از نو بنویسم یا تغییرات فراوانی در آن‌ها اعمال کنم؛ از این‌رو تنها به تهیهٔ چکیده برای هر مقاله اکتفا کردم.

بی‌گمان اگر اکنون، هرچند در سنی که هستم دیگر نمی‌توانم به پژوهش توان‌فرسایی چون «دامداری در روستای سنبل‌آباد» دست بزنم، می‌خواستم دربارهٔ «چای» یا «برنج» مقاله‌ای بنویسم شاید کمی بهتر از آن زمان می‌نوشتم.

به هر حال، چنان‌که در جای دیگر هم اشاره کرده‌ام، از من همین‌قدر برمی‌آمد که انحام دادم و می‌دانم همکاران سابق من در مرکز مردم‌شناسی ایران، جز یکی دو نفر، در مقایسه با من که ۴۱ سال است از حقوق مادی و بیمهٔ درمانی محروم کرده‌اند، همین‌قدر هم انجام نداده‌اند یا نخواسته‌اند انجام بدهند! گلایه‌ای ندارم تنها می‌خواهم به برخی از آدم‌ها بگویم، لحظه‌ای با خود خلوت کنند و بیندیشند که در این دنیای رنگارنگ هر کشور ملک مشاع است و هرکس که اهل آن کشور است سهمی از آن

دارد و اگر کسی بر این عقیده نباشد از من کاری ساخته نیست و نباید توقع عکس‌العملی از من داشته باشد؛ برای این که در فضای دیگری به سر می‌برم و ذهنم را با چیزهای دیگری انباشته‌ام که لابد در این دوره و زمانه به کار نمی‌آید. بگذریم.

خرداد ۱۴۰۰. تهران
کاظم سادات‌اشکوری

بخش اول

دامداری و ویژگی‌های آن در روستای «سنبل‌آباد»

چکیده

مبنای معیشت در روستای سنبل‌آباد دامداری است؛ کشاورزی، صنایع دستی، باغداری و ... در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارند.

دامداری سنبل‌آبادی‌ها نیمه‌متحرک است، از این‌رو در ماه‌های گرم دام را در مراتع بالادست و در ارتفاعات نگه می‌دارند و پس از آن به روستا برمی‌گردانند و در ماه‌های سرد به دام علف دستی می‌خورانند.

در این مقاله از تنوع نام دام‌ها سخن به میان آمده که حاکی از نقش دامداری در روستای سنبل‌آباد است؛ و همین‌طور به پیشینهٔ دامداری، تکنیک دامداری (شکل، محل نگهداری دام، ابزار دامداری، تغذیهٔ دام، تولیدات دامی)، تقویم دامداری (زایش، پشم‌چینی، فروش و کشتار) شناسنامهٔ دام (نام دام‌ها در سنین مختلف، از جهت رنگ، از جهت شکل شاخ و گوش و ...)، بیماری‌های دامی و درمان آن (داروها و تمهیدات محلی، دعا و جله‌بری، نذر و قربانی)، دام در اقتصاد خانواده و ده، ارتباط دامداری و کشاورزی، دامداری و ارتباط آن با مسکن، فرهنگ معنوی و ارتباط آن با دامداری (اعتقادات، درمان بیماری‌های کودکان، نقش دام در آداب و رسوم، مثل‌ها) و ... اشاره و در تمامی موارد به تفصیل به اجزای هر یک از موضوعات پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: گوسفند و بز، چوپان، سگ گله، چراغ دام، چادر چوپانی، شیردوشی، تولیدات دامی، ابزار دامداری، مراتع و زمان تعلیف آن‌ها.

برای چهارپایان، پاسدار و نگاهبانی از میان ایشان نیست، چه آفریدگار، آنان را برای شبانان و برزیگران بیافرید تا روزیشان فراخ و زندگیشان خوش باشد.

اوستا، گاتها

«سنبل آباد» دهی ست از دهستان رودبار محمد زمانخانی، بخش رودبار الموت، شهرستان قزوین. این ده از شمال به مراتع «سپید چشمه» و «نالش کنان»، از جنوب به روستای «شترک šotorak» از مشرق به روستای «گرمک garmak» و از مغرب به روستای «یوج yavej» محدود می شود.

برای رفتن به «سنبل آباد» از جاده «قسطین لار» و «معلم کلایه»، که نرسیده به قزوین به دست راست می پیچد، قریب پنجاه و پنج کیلومتر را باید پشت سر نهاد. لین جاده از «چنگر čenger»، «لمبور lombor»، «رشتخون»، «رزچرد» و «قهوه خانه شفیع» می گذرد و به بالای گردنه می رسد. در بالای گردنه جاده در سرازیری ست که از «قهوه خانه خنجر بلاغ»، روستاهای «مرک merk»، «قسطین لار» و «هریف herif» می گذرد و به «شاهرود»، با پلی آهنی، می پیوندد. جاده از کنار رودخانه، از روستای «سیادشت» به «معلم کلایه»، مرکز بخش رودبار الموت، می رود. و جاده ای فرعی به مقصد روستای «محمدآباد» ساخته اند که اغلب قابل استفاده نیست.

از «سیادشت» یا «محمدآباد» باید قاطری — که کم تر گیر می آید — کرایه کرد و به «سنبل آباد» رفت. طی این راه در حدود ۲:۳۰ تا سه ساعت به طول می انجامد. پیاده می تواند راه میان بر «شترک» را انتخاب کند و نیم ساعت زودتر به مقصد برسد. باری... «سنبل آباد» در شمال رودبار در دامنه کوه «گرده کول gerde kul» قرار گرفته است. «گرده کول» به «سرخانی sorxâni»، که ارتفاع بیش تری دارد، می انجامد و به دامنه های سخت البرز.

ده به مانند پلکانی ست که از پای دره شروع می شود و در سر بالای نسبتاً تندی ادامه می یابد؛ به شکل مثلثی. کوچه ها تنگ و باریک اند و خانه ها به هم چسبیده. «سنبل آباد» ۴۱۰ نفر جمعیت دارد در ۷۷ خانوار. از این ۷۷ خانوار، رؤسای ۶۰ خانوار

دامدارند و ۱۲ خانوار کشاورز، دو خانوار چوپان، دو خانوار کارگر و یک خانوار حمامی. مبنای معیشت در «سنبل‌آباد» دامداری است و بعد به ترتیب کشاورزی و صنایع دستی و باغ و میوه.

محصولات کشاورزی گندم است و جو و نخود و عدس؛ و محصولات درختی سیب، فندق، آلبالو، انگور، زردآلو، گلابی و گردو.

به علت قرار گرفتن چشمه‌ها در داخل دره‌ها، مزارع به صورت دیم بهره‌برداری می‌شود و بازده محصول تعریف چندانی ندارد. در عوض آب چشمه‌ها به باغ‌های حاشیة دره می‌رود و از این جهت بازده محصولات درختی مخصوصاً فندق و گردو، قابل ملاحظه است و به فروش نیز می‌رسد.

با این همه، دامداری نقش ویژه‌ای در اقتصاد این روستا دارد و هم از این روست که این پژوهش به شیوه دامداری اختصاص داده شده است.

۱. دامداری ده و سابقه آن

دامداری «سنبل‌آباد»ی‌ها به سال‌های دور باز می‌گردد. «سنبل‌آباد»ی‌ها مهاجرانی هستند که خود را از نوادگان «شیخ مراد» می‌دانند. «شیخ مراد» و «شیخ علیجان» دو برادر بودند از اهالی «دیلمان» و دامدار. هر دو از «دیلمان» دل‌کنند و راهی دیار غربت شدند؛ شاید به دنبال چراگاه و یا به علت اختلافات محلی. «شیخ مراد» و خواهرش «تی‌تی» راهی «رودبار» شدند و «شیخ علیجان» به «واجارگاه»^۱ رفت. از «تی‌تی» همین قدر می‌دانند که می‌خواسته است نزد برادرش به «واجارگاه» برود. و چون زمستان بوده است و گردنه‌ها پر برف، در «گون کول gavan kul»، در محلی به نام «تی‌تی تابار»^۲، جان بر سر دست نهاده است.

شیخ علیجان که در واجارگاه بود دام خود را تابستان‌ها به «اشکور پایین» می‌آورد و «شیخ مراد» که در رودبار بود تابستان‌ها را در مراتع «سرخانی» و «بایزرود» به سر

۱. واجارگاه vâjârgâh شهرکی‌ست در چهارده کیلومتری رودسر به رامسر، با سه کیلومتر فاصله از جاده اصلی.

۲. تابار tâbâr مکانی را گویند که برف فراوانی از زمستان قبل در آن‌جا به جای مانده باشد.

می برد و زمستان ها را در روستاهای «کیا کلايه» و «منصور باغ» .

سال ها بعد از مرگ «شیخ مراد»، «خونخوارجان» نوه شیخ مراد و برادرش، به دیدار مالکان به روستای «شهرستان سفلی» می روند. اما این دیدار به کدورت می انجامد و مالکان دستور می دهند اموالشان را غارت کنند و آنان را از «کیا کلايه» و «منصور باغ» برانند. از آن پس نوادگان آنان در روستاهای رودبار پراکنده می شوند و به شغل چوپانی مشغول.

قریب پنجاه سال پیش چهار تن از بازماندگان شیخ مراد به نام های «فرمان»، «یوسفعلی»، «عوضعلی» و «فضلعلی»، که چوپان دیگران بودند، به «سنبل آباد» آمدند و خانه ساختند. نخست با مالکان درگیری پیدا کردند اما سرانجام کار از پیش بردند و قرار گرفتند و به تدریج دیگر اقوامشان آمدند و فرزندانشان ازدواج کردند و ده شکل گرفت.

مقابل ده، دشتی ست که می گفتند، پیش از شکل گرفتن ده، چوپانان در آن جا چادر می زدند و همین طور در داخل ده زاغه هایی به چشم می خورد که در دل تپه کنده شده است و گویا در گذشته محل نگهداری دام بوده است.

اکنون «سنبل آباد»ی ها ۲۷۶۱ رأس گوسفند و بز (۲۲۱۰ گوسفند، ۵۵۱ بز)، ۶۰ رأس گاو (۱۰ گاو ماده، ۴۵ گاو نر، ۵ گوساله) و ۶۹ رأس دام بارکش (۲۶ قاطر، ۴۲ الاغ و یک اسب) دارند.

از ۷۷ خانوار جمعیت ده ۶۹ خانوار دارای دام هستند که از این عده کم ترین دام رقم «۴» و بیش ترین رقم «۲۰۰» را نشان می دهد.

جدول گوسفند و بز

ردیف	تعداد دام	خانوار	جمع
۱	۴ تا ۲۵	۱۹	۲۴۹
۲	۲۵ تا ۵۰	۳۴	۱۱۴۲
۳	۵۰ تا ۷۵	۷	۳۸۰
۴	۷۵ تا ۱۰۰	۲	۱۶۰
۵	۱۰۰ و بیشتر	۷	۸۳۰
		۶۹	۲۷۶۱

از این جدول چنین برمی‌آید که تنها ۱۶ خانوار بیش از ۵۰ گوسفند و بز دارند و تعداد دام ۵۳ خانوار رقمی زیر ۵۰ را نشان می‌دهد.

۲. تکنیک دامداری

الف - شکل دامداری

دامداری در روستای «سنبل‌آباد» به گونه‌ی نیمه‌متحرک است و چهار مرحله‌ی زیر را، در مدت یک سال، طی می‌کند: (۱) زمانی که دام در طویله و آغل تعلیف می‌شود؛ (۲) زمانی که دام را در اطراف ده چرا می‌دهند؛ (۳) زمانی که دام در مرتع «سرخانی» به سر می‌برد؛ و (۴) زمانی که دام را در مراتع کوهستانی نگاه می‌دارند.

قبل از بیرون آوردن دام از طویله، چوپانی را، برای یک سال، انتخاب می‌کنند. معمولاً چوپانی را - کسی که چند پسر داشته باشد، قبول می‌کند. گاه اتفاق افتاده است که افرادی با توانایی مالی بیش‌تر به چوپانی تمایل نشان داده‌اند، اما فرزند زیاد داشتن در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد چرا که یک چوپان نیاز به چند کمک دارد. (۱) چوپان گوسفند؛ (۲) چوپان بره‌ها و گوساله‌ها؛ (۳) «گون‌آور»؛ (۴) «بره‌ران»؛ و (۵) شیرپز و تهیه‌کننده‌ی کره و ماست و سرشیر و کشک. در بسیاری کارها زنان همکاری دارند، حتی گاه دختر یا زن - در مواردی که چوپان کار دارد و یا بیمار است - به دنبال گله می‌رود. گفتنی‌ست که گاه چوپان ناچار می‌شود کارگری استخدام کند که در این صورت به کارگران بزرگسال ماهیینه ۵.۰۰۰ و به جوان‌ترها ماهیینه ۳.۰۰۰ تا ۳.۵۰۰ ریال مزد می‌پردازد و لباس و کفش کارگر را نیز می‌دهد. اگر کارگر موافق باشد می‌تواند به جای پول، کره یا کشک دریافت دارد.

باری، دامداران - معمولاً - برای هر پانصد دام چوپانی در نظر می‌گیرند؛ البته خود دامداران هم گاه داوطلب چوپانی می‌شوند ولی چوپان باید سابقه‌ی کار داشته باشد و ابزار دامداری. در هر صورت طبق روش قدیم، بی‌آن که قراردادی تنظیم شود، به قول زبانی اکتفا می‌کنند.

دامدار برای هر گوسفند یا بز یک «تبریزی» (۳/۵ کیلو) گندم و یک «تبریزی» جو در پاییز به چوپان می‌دهد، که این مقدار در حقیقت مزد روزهایست که چوپان دام را در اطراف ده نگاه می‌دارد.

تا ۵۵ روز از بهار رفته صاحب دام گوسفندان را از چرا به ده باز می‌گرداند، می‌دوشد و از شیر آن ماست و کره تهیه می‌کند. از هفته آخر اردیبهشت تا اول آبان و بعد از آن اگر گوسفندان شیر داشته باشند چوپانان آن‌ها را می‌دوشند که از این بابت برای هر دام شیرده ۳ چارک (۲/۵ کیلو) کره و دوازده تخم یا یک پنجاه (در حدود ۶۰۰ گرم) کشک تا اول مهر بابت اجاره به صاحبان دام می‌دهند. (تصویر شماره یک)



چهره دو تن از چوپانان

«سنبل‌آباد»ی‌ها پنج مرتع در ارتفاعات دارند:

۱. خشته وج [xešte ve]: این مرتع از شمال به «آب انبارکش»، از جنوب به زیر «سفید لان sefid lân» و «بومکه سر bomeke sar» (سر راه «رودبار» به «اشکور») از مشرق به «پس کلامگا pas kolâmgâ» و از مغرب به «شنگل šangal» محدود می‌شود.
- دام این مرتع از آن یکی از ساکنان روستای «سوگا sowgâ»ست. این دام را پانزده روز (۱ تا ۱۵ خرداد) در «زیر سفیدلان» نگه می‌دارند و بعد به «خشته وج» می‌برند که در ارتفاع بالاتری قرار گرفته است، و در آن‌جا می‌مانند تا اول مهر و آن‌گاه به ده باز می‌گردانند.
- از «خشته وج» تا «سنبل‌آباد» در حدود ۹ کیلومتر (۱:۳۰ ساعت) راه است، ولی «سنبل‌آباد»ی‌ها به این مرتع رفت‌وآمد چندانی ندارند.

۲. اسپیی گل *espigel*، که از شمال به «قله آرنگ» و «اسپی گل رجه *espigel*» و از جنوب به مزرعه «بایز رود»، از مشرق به «اسپی سنگ *espi sang*»، و از مغرب به «چارودار لنگه *čarvedâr lenge*» (سر راه «اشکور» به روستای «سفیدآب») محدود است. این مرتع در حدود ۱۲ کیلومتر (۲ ساعت) با «سنبل‌آباد» فاصله دارد و دامی که در آن می‌چرد همه از آن «سنبل‌آباد»ی‌هاست.

۳. سیاچوره *seyâ čora*: شمال این مرتع «خله کش *xole kaš*» است و جنوبش «اسک چال *asek čâl*» و گردنه «الهوچال *alhu čâl*» مشرقش «زرد» و «آسیا سنگ دره»، و مغربش «سفید گل»، «زرده غار» و «لنگه سختان دره».

این مرتع در حدود ۱۵ کیلومتر (۲:۳۰ ساعت) با «سنبل‌آباد» فاصله دارد و دامی که در آن می‌چرد از آن «سنبل‌آباد»ی‌هاست.

۴. تویچال *tavičâl*: این مرتع از شمال به «ممشاکش *mamešâkaš*» و «پیاز چاک»، از جنوب به «سری دور *sari dor*»، از مشرق به گردنه «کوچال *k čâl*»، و از مغرب به «زرد» و «آسیاسنگ دره» محدود می‌شود. دام‌هایی که در این مرتع می‌چرند عبارت‌اند از:

الف) دام روستای «یارود *yârud*»؛ ب) دام روستای «سورین *savarin*»؛ پ) دام دوستعلی و دوازده نفر دیگر؛ و ت) دام روستای «سنبل‌آباد».

«سورین»ی‌ها برای آوردن دام به مرتع از روستاهای «وشته *vašte*»، «جلال‌آباد»، «ازگنین *ezgenin*» و «کلمین *kalemin*» می‌گذرند و ۶ تا ۸ ساعت در راه‌اند. دام دوستعلی و یارانش که از «وشته» می‌آید چهار تا شش ساعت در راه است و از روستاهای «ازگنین» و «کلمین» می‌گذرد.

اینان «پروانه» دارند و نیز حق علف چیدن.

این مرتع در حدود ۲۰ کیلومتر (۳:۳۰ ساعت) با «سنبل‌آباد» فاصله دارد.

۵. اسپیی چشمه *espi čašme*، که از شمال به گردنه «هفته‌خوانی» و «پیاز چاک»، از جنوب به «کودره *ködara*»، از مشرق به «زرده مزگیت *zarde mazgit*» و «چشمه گردگاه‌های ثانی»، و از مغرب به «قله تویچال» محدود می‌شود.

این مرتع در حدود ۲۴ کیلومتر (۴ ساعت) با ده فاصله دارد و دامی را که در آن نگه

می‌دارند همه از آن «سنبل‌آباد» می‌هاست.

ظرفیت این مراتع از طرف منابع طبیعی مشخص شده است و دامداران پروانهٔ چرا دارند. این مراتع که در ارتفاعات قرار گرفته‌اند، هوای ناپایداری دارد. در هفدهم خرداد امسال (۱۳۵۴) ده روز پس از بردن دام به مرتع بالا، در «تویچال» و «اسپی چشمه» چهار شبانه‌روز برف بارید. و نیز اواسط شهریور — گاهی — قله‌ها را برف سفید می‌کند و هوا رو به سردی می‌رود.

هر قطعه از این مراتع نامی دارد و این نام‌ها گاه باز می‌گردد به نوع علفی که، برای مثال، در آن می‌روید، یا رنگ خاک، چشمه، سنگ یا پستی و بلندی و... از این قبیل. اکنون برخی از نام‌ها:

الف - نوع علف و بوته و درخت

اسپی لان *espi lân* (برگ سفید. لان: برگ ریواس)، مرجوجال *marju čâl* (چالهٔ عدس وحشی)، لژنا چاک *laznâ čâk* (دشت لژنا، لژنا: نوعی علف وحشی)، تیف چال *tif čâl* (چالهٔ تیف. تیف (تیغ)، نوعی بوتهٔ وحشی)، پونا چاکی *ponâ čakey* (دشت پونه)، بوواش چال *buvâš čâl* (چالهٔ بوواش. بوواش: نوعی علف وحشی)، اسپی داران *espi dârân* (سفید درختان).

ب - دشت، دامنه، غار، چشمه، سنگ...

زرده سو *zarde su* (دامنهٔ زرد)، دراز چاک *derâz čâk* (دشت دراز)، گورک *gōrek* (سنگلاخک)، زرده غار *zarde qâr* (غار زرد)، اسپی سنگ *espi seng* (سنگ سفید)، گور پشته *gor pešte* (دامنهٔ سنگلاخی)، کوبن *kubon* (پای کوه)، گرده کو *gerde ku* (کوه گرد)، بلور دره *bulur dara* (درهٔ بلور)، کو چشمه *ko^wčošme* (کبود چشمه)، کو دره *ko^wdara* (کبود دره).

پ - نشانه‌های دیگر

پس کلامگا *pas kolânga* (آن طرف کومهٔ چوپانی)، سمیع کلامگا *sami kolângâ* (جای کومهٔ چوپانی سمیع)...

این نام‌ها نقش عمده‌ای برای چوپانان دارد. دام‌جدامانده از گله را با نشانی‌هایی که از مکان‌ها می‌دهند، می‌یابند و این که در فلان جا گرگ زیاد است، و یا مار.

این نام‌ها - از طرفی دیگر - یادآور خاطرات تلخ و شیرین چوپانان است. برای مثال «سمیع کلامگا» یک روز محل اقامت تابستانی چوپانی به نام «سمیع» بوده است که امروز گوشه‌ای از مرتع به شمار می‌آید.

باری، چوپان‌هایی که به صورت خانوار در این مراتع دام‌ها را نگه می‌دارند مرکب‌اند از:

الف - سنبل‌آبادی	۵ خانوار
ب - سوگایی	۲ خانوار
پ - وشته‌ای	۲ خانوار
ت - سورینی	۱ خانوار
	۱۰ خانوار

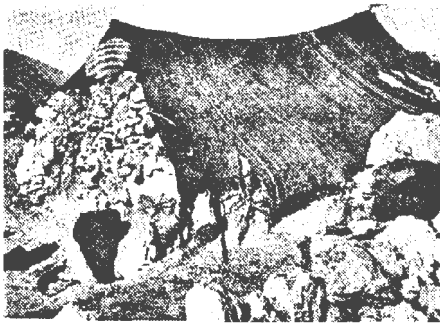
و تعداد گله‌ها مرکب است از:

الف - خشته وج	۲ گله
ب - اسپي گل	۲ گله
پ - سیاچوره	۴ گله (معمولاً دو گله است که امسال به علت اختلاف دو گله را جدا کردند).
ت - تویچال	۴ گله
ث - اسپي چشمه	۲ گله
	۱۴ گله

این گله‌ها از یک گله گوسفند و بز و دام‌های زاییده، و یک گله بره و بزغاله تشکیل شده است. جلو گله گوسفند و بز، بز نری حرکت می‌کند که «پیش کل piš kal» نامیده می‌شود. بز را اخته می‌کنند و پس از یک یا دو سال که به اصطلاح «پارجین parjîn» شد، بر گردنش زنگوله‌ای می‌آویزند. «پارجین» راهنمای گله است.

۵۵ روز از بهار رفته دامداران وسایل زندگی چوپان را بار قاطر و الاغ می‌کنند و به مرتع می‌برند. در مرتع «چادر» یا «کلام kolâm» چوپان را، که زمستانی پشت سر نهاده است، تعمیر می‌کنند و به گونه‌ای مطلوب درمی‌آورند، این همکاری به هنگام

بازگشت چوپان نیز انجام می‌گیرد. دامداران سنبل‌آباد کم‌ویش مزرعه‌ای دارند و علفزاری، و چوپان نیز. هنگام درو که فرا رسد، دوغ و ماست و سرشیر و کره برمی‌دارد و به ده می‌آید. روستاییان مزارع چوپان را درو می‌کنند و ناهار را مهمان او می‌شوند. در خرمن و کارهای دیگر کشاورزی نیز این همکاری ادامه می‌یابد.



چادر چوپانی

چوپان در مرتع بی‌سگ نمی‌تواند دام را نگهدارد چرا که سگ یکی از ضروریات دامداری‌ست. چوپانان «سنبل‌آباد» سگ گله را از «اشکور»، «سخت‌سر» و یا «رودبار» در شش ماهگی می‌آورند و تربیت می‌کنند. در شش ماهگی نوک گوش‌های سگ را با قیچی پشم‌چینی می‌برند و یکساله که شد به همراه گله‌اش می‌برند. سایبانی برای سگ درست می‌کنند و سگ را از شش ماهگی تا یکسالگی در آن جا می‌بندند تا ولگرد و هر جایی نشود.

سگ‌های گله آن‌چنانند که چوپان شب‌هنگام دام را به سگ می‌سپارد و شولایش را کنار او می‌گذارد و برای خوردن شام به چادر می‌رود. سگ کنار «شولا» پاس می‌دهد تا چوپان بازگردد.

در برابر بهای سگ غالباً «بنه واز bone vâz» (برای مثال یک میش) می‌دهند که اگر فروشنده قبول نکرد سگ شش ماهه را ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ریال و یکساله تربیت‌شده را ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ ریال خریداری می‌کنند. گاه سگ را اجاره می‌کنند و پس از بازگشت از مرتع نیم من کره یا سه من کشک (معادل ۱۰۰۰ ریال) به صاحب سگ می‌دهند. گاه آنان که دام بیش‌تری دارند سگ خود را بی‌چشم‌داشت وجه نقد یا جنس در اختیار چوپان می‌گذارند.

یک سگ خوب چوپانی دارای این خصوصیات است:

الف - اگر شب‌هنگام گله برمد، برخیزد و دور گله بچرخد.

ب - همیشه همراه دام باشد.

پ - اگر چوپان خواب برود و گله حرکت بکند، همراه گله حرکت کند یا با پارس کردن چوپان را از خواب بیدار کند.

سگی با چنین خصوصیات گاه تا آن حد عزیز می‌شود که نام زنان را به خود اختصاص می‌دهد. از آن جمله است: «زیبا»، «توران» و «سکین *sekin*» (مخفف سکینه)، البته گاه نام سگ به شکل و علائم ظاهری‌اش نیز مربوط می‌شود. برای مثال: «چمبل *čambal*»، سگی که دم‌ی دایره‌ای شکل دارد، «کوپک *kopek*»، سگی که دم‌ی پرموی دارد، و «دورگ *dorag*»، سگی که لاغر و نحیف است.

می‌توان گفت که بی‌سگ نگهداری دام در مرتع امکان ندارد و این سگان‌اند که گرگ‌ها را می‌رانند و در موارد بسیار به یاری چوپان می‌شتابند.

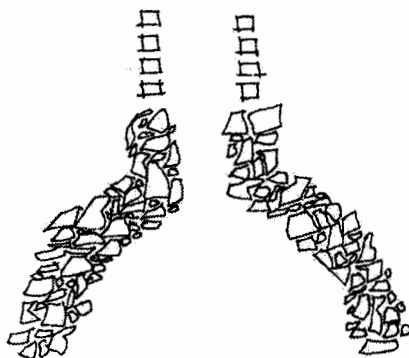
برای مثال گوسفند جدا مانده از گله را گاه سگ پیدا می‌کند و به گله بازمی‌گرداند. البته پرندگان کوهی، مخصوصاً «دال *dâl*» (لاشخور)، در هر جا که پرواز کنند چوپان بی‌می‌برد که در آن‌جا لاشهٔ دامی‌ست. لاشهٔ این دام را نیز غالباً سگ پیدا می‌کند و به چوپان خبر می‌دهد.

رابطهٔ چوپان و سگ چنان است که هر دو از یک نوع غذا می‌خورند. از سه نوع نان: «نان ساجی» (نانی به شکل «تافتون»)، «کلاس *kelâs*» (نانی شبیه «بربری» اما کوچک‌تر) و «کلان *kelân*» (نانی کلفت و دایره‌ای شکل) که در مرتع می‌پزند، نه تنها غذای چوپان که غذای سگ را نیز تشکیل می‌دهد.

دوشیدن گله در ده در ساعت ۱۰ یا ۱۱ صورت می‌گیرد، که مرد و زن با هم این کار را می‌کنند. برای دوشیدن دام در کنار ده مکان مسطحی را به نام «براسر *barâsar*» در نظر می‌گیرند. گله را که چوپان از چرا برمی‌گرداند در آن‌جا می‌خوابند، دامداران «تلاک *tâlek*» (ظرف شیردوشی سفالین) یا «چری *čeri*» (ظرف شیردوشی مسین) در دست به «براسر» می‌روند. هر دامدار چاله‌ای می‌کند و «تلاک» یا «چری» را در آن «چاله» قرار می‌دهد و خود بر تخته سنگی کنار چاله می‌نشیند و گوسفندها را که بچه‌ها می‌آورند، می‌دوشد.

دام هرکس به هنگام دوشیدن از داغ، سوراخ یا بریدگی گوش حیوان که «دور شوم» نام دارد، شناخته می‌شود. علامت شناسایی دام در ده یا مرتع نیز «دورشوم» است.

باری، پس از دوشیدن، بره‌ها و بزغاله‌ها را قاطی می‌ش‌ها و بزها می‌کنند و چوپان بار دیگر گله را به چرا می‌برد. دو تا سه ساعت بعد دامداران (مرد و زن و کوچک و بزرگ) به چراگاه می‌روند و بره‌ها و بزغاله‌ها را از دام‌های دیگر جدا می‌کنند.



طرح شماره یک، «براسر»

در مرتع نیز مکانی راه، نزدیک چادر، به «براسر» اختصاص می‌دهند. این «براسر» میدانیست مدور که راه خروجی به نام «بره گلو bara galu» دارد. دام را در وسط میدانک می‌خوابانند؛ و مرد و زن جلو «بره گلو» در دو ردیف، می‌نشینند. آن‌گاه پسر بچه یا دختر بچه‌ای گله را یکی یکی، نخست بزها و بعد میش‌ها، «بره می‌زند» یعنی از درون میدانک به طرف «بره گلو» می‌راند و نشستگان آن‌ها را می‌دوشند. (طرح شماره یک)

«تالک» یا «چری» شیر راه، دختر یا زن و گاه مردی بر دوش نهاده به چادر می‌برد و شیر را از صافی می‌گذراند و در دیگ می‌پزد.

در مرتع دام را دو بار می‌دوشند: یک بار یکی دو ساعت پیش از ظهر که «پیش دان

«piš dān» نامیده می‌شود، و یک بار دیگر دو تا سه ساعت بعد از ظهر که «پس دان pas dān» خوانده می‌شود.

به هنگام دوشیدن دام، دستمالی جلو بینی و دهان می‌بندند که «مگس‌هاپر magas hāppor» نشوند، یعنی مگس «مرش mereš» (کرم) در دهان یا چشم‌شان نپرد. وقتی که دستمال به دهان نمی‌بندند، ساقهٔ علف مخصوصی به دهان می‌گیرند یا برگی را زیر لبهٔ کلاه روی پیشانی قرار می‌دهند تا مگس‌ها از بوی آن بگریزند.

اگر «مرش» در چشم ریخته شود، چشم باد می‌کند. این است که پلک چشم را برمی‌گردانند و «کرم»ها را برمی‌چینند. و اگر در دهان یا بینی ریخته شود مداوایش خوردن «شیره»، «عسل» یا «تریاک» است.

آنان که گاو ماده ندارند، یک یا دو گوسفند و بز به نام «دمال demāl» در ده نگه می‌دارند. برای «دمال» تا سال گذشته «گاو گله‌بان» انتخاب می‌کردند، اما امسال (۱۳۵۴) قرار بر این نهاده‌اند که هر روز یکی از افراد خانوارهایی که دام در ده دارد، گله را به چرا ببرد و عصر برگرداند.

این دام‌ها را صبح و عصر می‌دوشند و ماست و پنیر و کره برای مصرف خود تهیه می‌کنند. و دام را شب‌ها در طویله نگه می‌دارند.

گذشته از قراردادهای فیما بین، چوپان احترام دامدار را به نسبت دامش نگه می‌دارد. برای مثال اگر برای دامدار بزرگ یک کیسه ماست می‌فرستد، برای دامدار کوچک نیم کیسه می‌فرستد.

رابطهٔ میان دامدار و چوپان «گالش گشتابون galeš gaštābon»، بر اساس همکاری و تعاون است. اگر «گالش» (چوپان) برای «گشتابون» یک کیسه ماست بیاورد، در عوض «گشتابون» یک ظرف گندم و یا چیزی معادل آن به او می‌دهد. اگر چوپان نیاز به گندم یا آرد داشته باشد، دامداران گندم یا آرد را به‌عنوان «پیش‌مزد» به او می‌دهند و در پاییز محاسبه می‌کنند. و نیز هنگامی که چوپان از مرتع به ده باز می‌گردد، دامداران، سیگار، قند و چای به او می‌دهند؛ یعنی هرکس به‌قدر توانایی مالیش به چوپان کمک می‌کند.

هنگامی که چوپان بیمار شود، دامداران شخصی را به جای او می‌گمارند و از چوپان مواظبت می‌کنند که پس از بهبودی یافتن به مرتع باز گردد.

چوپان نیز که با اهل خلنه‌اش در مرتع به‌سر می‌برد، تقسیم کار را در نظر دارد: چرای دام به عهدهٔ مرد است ولی در دوشیدن آن زن نیز همکاری دارد. «دوشان» زدن، کره گرفتن، شیر و دوغ پختن و کشک زدن را زن عهده‌دار است. در چادر نیز به مانند خانه آنچه مربوط به بیرون خانه است به مرد اختصاص دارد و آنچه مربوط به درون خانه به زن. حال آن که در مراتع مجاور و اغلب مراتع کوهستانی «اشکور» و «سخت سر» زن نقشی به عهده ندارد. تنها چوپانان مرد هستند که دام را در ارتفاعات نگه می‌دارند و هر چند گاه یک بار به خانواده‌شان در ده سر می‌زنند.

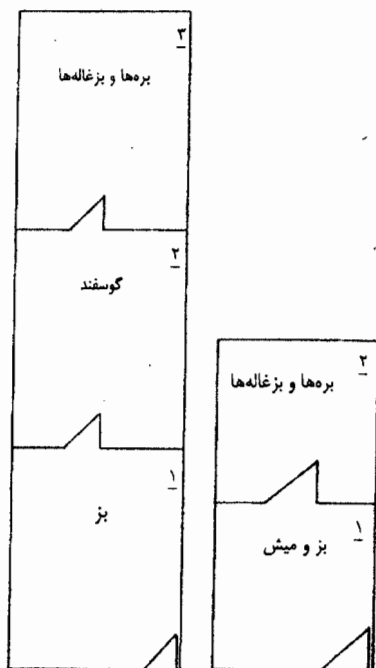
ب - محل نگهداری دام

به هنگامی که دام در مرتع می‌چرد، بره‌ها و بزغاله‌ها را در «دیل dil»، محوطه‌ای که دورش را سنگ‌چین کرده‌اند، می‌خوابانند. و میش‌ها و بزها را در جای دیگر با همان خصوصیات دیل که «گاها gâha» نام دارد، روی سنگ‌چین دیوار دیل یا گاه‌ها «گون» می‌گذارند تا دام نتواند از آن بگذرد.

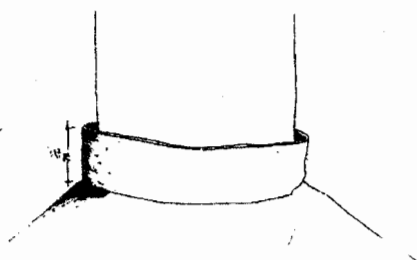
چوپان نیز کنار «گاه‌ها»، پایین دست دام، در «شولا» می‌خوابد و سگ در بالادست یا در آن قسمت که خطر بیش‌تری دام را تهدید می‌کند.

در ده دام در طویله می‌خوابد. طویله‌ها غالباً مستطیل شکل‌اند به ابعاد ۱۲×۳. طویله را به سه قسمت تقسیم می‌کنند. در فاصلهٔ هر قسمت سنگ‌چینی تا نیمی از دیوار بالا می‌آورند به نام «چپرده çaparda» و دری از «حلب» برایش در نظر می‌گیرند و یا با ساقه‌های بید دیواری می‌بافند و دری از همان جنس برایش کار می‌گذارند و هر قسمت را به نوعی دام اختصاص می‌دهند. برای مثال: قسمت اول را برای بز، دوم را برای گوسفند و سوم را برای بره‌ها و بزغاله‌ها در نظر می‌گیرند. (طرح شمارهٔ ۲).

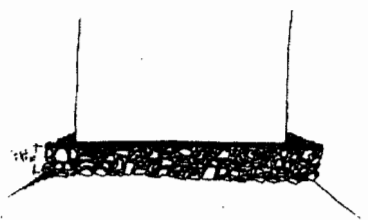
آن‌ها که توانایی مالی ندارند و طویله‌ای کوچک دارند، بز و میش را در یک قسمت نگه می‌دارند و بره‌ها و بزغاله‌ها را در قسمتی دیگر. گاه قسمتی از طویله را نیز برای گاو یا قاطر در نظر می‌گیرند که آن قسمت را با دیوارکی بافته یا سنگ‌چین جدا می‌کنند.



طرح شماره دو، طرح طولیه



طرح شماره چهار، آغل الاغ - قاطر و گاو



طرح شماره سه، آغل گوسفند و بز

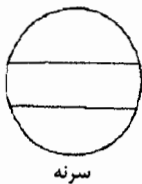
در حاشیه دیوار طولیه، در دو طرف، به‌عنوان «آخر» (آغل) برای گوسفند و بز با سنگچین در حدود یک متر بالا می‌آورند. بالای دیوارک تیری از چوب تبریزی یا بید قرار می‌دهند تا دام علوفه‌ای را که در «آغل» ریخته شده است، به کف طولیه نریزد و نیز دیوار را خراب نکند. (طرح شماره ۳ و ۴)

روی «آخر» (آغل) یک یا دو و گاه سه تیر به‌صورت افقی می‌گذارند تا دام نتواند در «آخر» برود و علف را کثیف و آلوده کند.

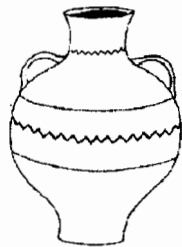
الاغ و قاطر را در طولیه‌ای جداگانه، جایی که گاو را می‌بندند، نگه می‌دارند. «آغل» گاو و قاطر و الاغ عرض کم‌تری دارد و نیم‌دایره است، حال آن‌که «آغل» گوسفند و بز در طول دیوار، درون طولیه، قرار گرفته است.

پ - ابزار دامداری

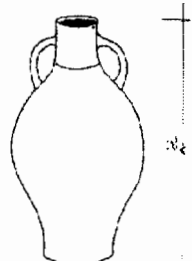
از ابزار دامداری در مراتع «سنبل‌آباد»، «دوشان dušâm» (ظرف سفالین برای کره‌گیری)، «کلا kalâ» (ظرف سفالین برای ماست)، «تالک tâlek» (ظرف سفالین برای شیردوشی)، «چری çeri» (ظرف مسین برای شیردوشی)، «قزقان qazqân» (دیگ بزرگ مسین برای شیر پختن) و کیسه‌های کرباسی، پیت‌های حلبی، مشک، انواع کفگیر و ملاقهٔ مسی را می‌توان نام برد. (طرح ۵ و ۶ و ۷ و ۸)



سر نه



طرح شمارهٔ شش، دوشان



طرح شمارهٔ هشت، کلا



طرح شمارهٔ پنج، قزقان



طرح شمارهٔ هفت، تالک

در گذشته ظروف سفالین و مسین بیش‌تر مورد استفاده قرار می‌گرفت که اکنون به تدریج جایش را به ظروف رویی و حلبی داده و دارد می‌دهد. تنها «دوشان» همچنان باقی مانده و جایش را به ظرف دیگری نداده است.

در ده «کارد» (برای خرد کردن علف)، «سوه» (سید برای حمل علوفه) و وسایل شیردوشی و شیر پختن در مقیاسی کوچک‌تر از ابزار مورد استفاده در مرتع، از جمله ابزار دامداری به‌شمار می‌آید.

ت - تغذیه دام

تغذیه دام در این ده به دو گونه انجام می‌گیرد: ۱) خوراندن علف دستی؛ و ۲) چرا در مرتع.

دام «سنبل‌آباد» قریب پنج ماه و ده روز تا ۶ ماه و پنج روز علف دستی می‌خورد. این علوفه در فصل گرم جمع‌آوری می‌شود.

مقداری از علوفه در اطراف ده به دست می‌آید و بقیه از مراتع. درو علف از آغاز تا پایان تیر به صورت فشرده و از آغاز مرداد تا پایان شهریور در حاشیه فعالیت‌های دیگر ادامه دارد. در درو زن و مرد در کنار هم کار می‌کنند.

نخست علف‌های اطراف ده را درو می‌کنند، که دروکننده دستکشی از چرم (دستانه *dastâne*) در دست چپ می‌پوشد و «داس» (دره *dara* یا دس خاله *das xâle*) در دست راست می‌گیرد و خمیده و گاه که خستگی روی می‌آورد نشسته به درو مشغول می‌شود.

مقدار علفی را که با دست چپ می‌گیرند «مشته *mošte*» می‌نامند. سه «مشته» را کنار هم می‌نهند به نام «لجه *laĵa*» که هر «شش لجه»ی کنار هم نهاده یک «لوک *luk*» را تشکیل می‌دهد.

هر «ده لوک» از این علوفه (علف نرمه) را که بلافاصله جمع‌آوری می‌شود با ریسمانی بسته بار الاغ می‌کنند، علوفه‌ای را که بدین‌گونه به ده می‌آورند برخی را در انبار می‌چینند و برخی را «تایه *tâye*» می‌گذارند، یعنی در فضای آزاد روی هم می‌چینند و روی آن سنگ می‌گذارند و روی آن «نایلون» می‌کشند تا علوفه از باد و باران مصون ماند و نیوسد.

قسمت اعظم علوفه از مراتع به دست می‌آید. مراتعی را که به درو اختصاص داده شده است با «پشک *pešk*» تقسیم می‌کنند. در تقسیم مرتع، گوسفند، علفزار و غیره وقتی دو نفر به توافق نرسند به «پشک *pešk*» متوسل می‌شوند. برای مثال اگر دو نفر سر تقسیم علفزار با هم اختلاف داشته باشند، یکی تکه چوب و دیگری قلوه‌سنگی به شخص ثالثی می‌دهد، آن شخص روی خاک خط‌هایی می‌کشد که یعنی فاصله خط‌ها - مثلاً - علفزار است. بعد تکه چوب و قلوه‌سنگ را روی آن خط‌ها می‌اندازد. هر جا که قلوه‌سنگ قرار گرفت، آن قطعه علفزار به صاحب

«قلوه سنگ» تعلق می‌گیرد و برعکس.

باری، هنگام درو علوفه مراتع «مشته»ها را زیر بغل می‌گیرند، و همین که زیر بغل پر شد بر زمین می‌نهند که این مقدار را «لوک» نامند. (تصویر شماره ۳)

هر چهارده لوک از علوفه را بار الاغ یا قاطری می‌کنند و به ده می‌آورند. فاصله آخرین علفزار تا ده قریب چهار ساعت راه است.

به خاطر علفی که همسایه چیده یا دام چوپانی که در علفزار چریده گاهی اختلافاتی پیش می‌آید که این اختلافات - غالباً - به وساطت ریش سفیدان حل و فصل می‌شود.

علوفه‌ای که گردآوری شده، در زمستان‌های سخت، - گاهی - کم می‌آید که دامداران ناچار می‌شوند برای تهیه علف به روستاهای مجاور روی آورند یا به افراد محلی، افرادی که دامدار نیستند و از علوفه مراتع سهمی دارند.

دامداران در فصل سرد علف را هر بار ۳۰۰ تا ۳۵۰ ریال و در سال‌های سخت گاه باری ۱/۰۰۰ ریال خریداری می‌کنند.

برای خوراندن علوفه به دام در فصل سرد، علف خرد شده با «کارد» را در «سوه sava» (سبدی که از ساقه‌های بید یا فندق بافته شده است، می‌ریزند. سبد را به دوش می‌گیرند، و اگر راه نزدیک باشد زیر بغل، و به طویله می‌برند و در «آغل» گوسفندان می‌ریزند (تصویر شماره ۴)

پس از علوفه دادن، روزی سه بار در «ناو» چوبی به دام آب می‌دهند و گاه در «طشت» یا ظرف‌های دیگر. (تصویر شماره ۵)

در درو علف زن و مرد با هم کار می‌کنند، اما حمل و خرد کردن و بردن علف به طویله به عهده مرد است.